

پایان مراقبت‌های ویژه از آرمیتا

روایت خبرنگاران «اعتماد» از پیگیری یک هفته‌ای برای شفاف سازی پرونده دختری که 29 روز پیش در مترو از هوش رفت و دیروز جان باخت

غزل حضرتی | محمد باقرزاده

مهر امسال برای «آرمیتا» و خانواده «گراوند» بی‌مهر و پاییزی بود؛ ۲۹ روز پیش دانش‌آموز رشته نقاشی خانواده‌ای مهاجر و کارگر، صحیح و سالم از خانه بیرون رفت و هیچگاه دیگر به خانه برنگشت. صبح روز یکشنبه ۹ مهر این دختر ۱۷ ساله از خانه عازم ایستگاه مترو میدان شهدا شد، در سوپرمارکت این ایستگاه کیک و آبمیوه‌اش را گرفت و روی صندلی‌های سکو به انتظار دوستانش ماند که با قطار شلوغ صبحگاهی احتمالاً عازم ایستگاه تئاتر شهر شوند و بعد با عوض کردن خط در ایستگاه مهدیه و در چندصدمتری مدرسه‌شان پیاده شوند؛ مقصد آنها بی‌تردید «هنرستان فنی‌حرفه‌ای دخترانه عروه‌الوثقی» بود که البته هیچگاه دیگر پای آرمیتا به هنرستان‌شان نرسید تا همین دیروز که خبر مرگش از رسانه‌ها به فضای این مدرسه رسید و حوالی ظهر اشک و گریه هم‌مدرسه‌ای‌هایش با صدای آژیر آمبولانس‌های اورژانس، نوای غمگین عزایش در بخش جنوبی خیابان ولی‌عصر شد. خانواده چهارنفره گراوند اما پدری کارگر، مادری خانه‌دار و دو دختر که آرمیتا کوچک‌تر بود، در تمام این ۲۹ روز سرخط اخبار ایران بودند و حالا هر کسی نسبتی با این خبر دارد و به نظر می‌آید روایت‌های رسمی چند خبرگزاری و انتشار چند فیلم از فضای مترو هم تاثیر چندانی بر شفافیت نداشته است؛ فضایی که کارشناسان رسانه و جامعه‌شناسان آن را به خلأ فعالیت خبرنگاران و رسانه‌های مستقل و همچنین ریشه‌های

کم‌اعتمادی در جامعه کنونی ایران نسبت می‌دهند. برای خبرنگاران و گروه اجتماعی «اعتماد» اما پیگیری پرونده و تلاش به ایجاد روزنه نوری بر این مساله مهم بوده و پس از برگزاری جلسه‌ای به همت بخش مطبوعاتی وزارت ارشاد و با حضور مدیران و سردبیران رسانه‌ها، بار دیگر این پیگیری‌ها جدی‌تر آغاز شد؛ گزارش پیشرو روایتی از تلاش بیش از یک‌هفته‌ای خبرنگاران این روزنامه برای روایت این پرونده و انتشار توضیحات خانواده، پزشکان و همچنین مسوولان رسمی است، روندی که پیش از پایان و جمع‌بندی آن با خبر مرگ «آرمیتا گراوند» وارد مرحله‌ای تازه شد. گزارش پیشرو، روایتی از این پیگیری و انتشار یافته‌های قابل‌اعتنا است هرچند که همچنان جای خالی توضیحات بسیاری از افراد موثر در این پرونده، برجسته است.



هنرستان عروه‌الوثقی- مهدیه تهران

دو، سه روز پایانی هفته پیش تماس‌های مداوم خبرنگار اعتماد با شماره تماس مدرسه عروه‌الوثقی بی‌پاسخ می‌ماند و به نظر می‌آید ادامه پیگیری و شنیدن روایت معلمان و هم‌کلاسی‌های آرمیتا جز با حضور در این مدرسه ممکن نیست؛ نخستین روز فعالیت مدرسه شبیه است اما هنوز آفتاب چندان گرم نشده که خبری بر خروجی خبرگزاری رسمی دولت نقش می‌بندد؛ «آرمیتا گراوند دانش‌آموز تهرانی درگذشت.» پیش از رسیدن ما به مدرسه‌ای در جنوب خیابان ولی‌عصر و درست روبروی مهدیه تهران، خبر اما به مدرسه رسیده و پیش از فرارسیدن زمان همیشگی تعطیلی مدرسه، مدام والدین دانش‌آموزان از راه می‌رسند.

سه دختر نوجوان، با یونیفورم سورمه‌ای و مقنعه مشکی که دور گردنشان افتاده، در حالی که دست همدیگر را گرفته‌اند، پیاده‌روی

خیابان ولیعصر را پایین می‌آیند، هر سه در حال اشک ریختنند و مادر یکی از دخترها، نگران، پشت سرشان می‌آید.

درباره آرمیتا؛ دختری که 29 روز پیش در متروی تهران به کما رفت که می‌پرسیم، حالشان دگرگون‌تر می‌شود. همه با او هم‌مدرسه‌ای بودند و یکی‌شان او را از نزدیک می‌شناخت. یکی از دخترها با هق‌هق می‌گوید: «آرمیتا رفت، چه بگوییم دیگر.»

کمی جلوتر، دختر دیگری با همان یونیفرم، دست پدرش را گرفته و باز هم در حالی که گریه می‌کند، خود را دنبال پدرش می‌کشد. ساعتی که این دختران راهی خانه شده‌اند، کمی برای تعطیل شدن مدرسه زود است. ساعت 12 نشده و تک و توك والدین برای بردن بچه‌هایشان راهی هنرستان شده‌اند. چهره پدر دختر نیز دست‌کمی از خودش ندارد؛ نگران و ناامید.

به مدرسه که می‌رسیم، دو موتور اورژانس خودنمایی می‌کنند. از طواهر امر پیداست بچه‌ها در مدرسه حال و روز خوبی ندارند و نیاز به امداد رسانی پیش آمده است. از همین طواهر هم می‌شود حدس زد چرا والدین زودتر از زمان تعطیلی مدرسه، دنبال بچه‌ها آمده‌اند تا زودتر آنها را به خانه ببرند. از سرایدار مدرسه می‌خواهیم ما را نزد مدیر مدرسه ببرد، اما به محض اینکه می‌شنود خبرنگاریم، می‌گوید نیستند و در را می‌بندد. بار دیگر تلاش می‌کنیم تا لااقل قصدمان را از صحبت با مدیر بشنود، این‌بار می‌گوید هستند، اما گفتند کسی داخل نیاید. می‌گوییم می‌خواهیم روایت‌شان را بشنویم و بچه‌ها را ببینیم. بار سوم که شانس‌مان را برای ورود به مدرسه امتحان می‌کنیم، با معاون مدرسه روبرو می‌شویم: «امروز حال همه بد است، اینجا جو خوب نیست، لطفا بروید اداره صحبت کنید، لطفا بروید چند روز دیگر بیایید، اورژانس را نمی‌بینید؟ حال بچه‌ها خوب نیست.»

حرف‌هایش برایمان قابل درک است از سرایدار تا معاون و مدیر تا بچه‌ها. بیرون مدرسه می‌ایستیم و نظاره‌گر می‌مانیم. پدری با موتور دم در مدرسه پارک کرده و با دیدن اورژانس نگران شده. گویا از مدرسه به والدین زنگ زده‌اند که زودتر از زمان تعطیلی مدرسه بچه‌ها را به خانه ببرند. زنگ در را می‌زند و راهش می‌دهند تو. دختری با باز شدن در مدرسه همراه با مادرش خارج می‌شود؛ گویا از نزدیکان آرمیتا بوده و صدای گریه‌اش پیاده‌رو را برداشته. مادرش دستش را دورش حلقه کرده که تعادل دختر حفظ شود. به پهنای صورت اشک می‌ریزد و با صدای بلند دوستش را صدا می‌زند. عرض خیابان را طی می‌کنند تا

اسنپشان را پیدا کنند. کنار میوه فروشی ایستاده، تا اسم آرمیتا را می‌آوریم، دوباره صدای گریه‌اش بلند می‌شود و انگار دیگر نمی‌تواند خودش را کنترل کند. می‌توان حدس زد یکی از دخترانی که برایش اورژانس را خبر کرده بودند، او بوده باشد. مادرش دستانش را دور دخترش محکم‌تر می‌کند و اسنپش را بین ماشین‌های ایستاده کنار خیابان ولیعصر پیدا می‌کند و راهی می‌شوند. تنها چیزی که از دهان دختر بیرون می‌آید اسم آرمیتاست.

حالا دیگر انگار زنگ آخر را زده‌اند و بچه‌ها از مدرسه بیرون می‌آیند. نمی‌دانم رسم هرروزشان است که همدیگر را موقع خداحافظی بغل می‌کنند یا امروز همه از هم می‌خواهند بیشتر مراقب خودشان باشند و به نشانه همدردی همدیگر را در آغوش می‌کشند. گروهی راهی خیابان شده‌اند و هر دسته‌ای راهی سمتی از خیابان می‌شوند. دختری تنها به سمت چهارراه مولوی در حال حرکت است و با دستانش اشکش را پاک می‌کند. به سمتش که می‌روم، انگار دلش می‌خواهد از غصه‌اش بگوید. هم‌مدرسه‌ای آرمیتا بوده و هر دو همسال بودند، او کلاس دوازده گرافیک و آرمیتا کلاس دوازده نقاشی. می‌گوید امروز حال هیچ‌کس خوب نبود.

یکی دیگر از این دانش‌آموزان که خود را هم‌کلاسی آرمیتا معرفی می‌کند و مدام با دست اشکش را پاک می‌کند، با چند جمله کوتاه پاسخ هر پرسشی را به پایان می‌رساند؛ شما فکر می‌کنید چه اتفاقی آن روز رخ داد؟ «همان که همه می‌دانیم و شنیدیم دیگر.»

این روایت چند نفر از هم‌کلاسی‌ها و هم‌مدرسه‌ای‌های آرمیتا گراوند، دختر 17 ساله‌ای است که روز 9 مهرماه، در واگن متروی ایستگاه میدان شهدای تهران، از حال رفت و بعد از 28 روز بودن در کما، از دنیا رفت. آرمیتا، صبح یکشنبه برای رفتن به مدرسه، راهی مترو شده بود، خرید کرده بود، در ایستگاه منتظر دوستانش نشسته بود، قطار شماره 134 که آمد، اکیپشان تکمیل شده بود و سوار قطار شده بود، اما آنطور که در فیلم منتشر شده از سوی مترو دیده می‌شود، چند ثانیه بعد از ورود، دوستانش او را در حالی که از حال رفته بود، به بیرون از قطار آوردند. چند نفری هم دورش جمع شدند و راهبر قطار اعلام مورد اورژانسی کرد و در نهایت توسط امدادگران اورژانس، راهی بیمارستان فجر شد.

آنچه در فیلم منتشر شده از دوربین‌های مداربسته متروی شهدا مشخص است، بعد از ملحق شدن دوستان آرمیتا به او، در حالی که روی

صندلي‌هاي ايستگاه نشسته بودند و منتظر قطار بودند، چند خانم چادري به آنها نزديك شدند و مکالمه‌اي بينشان شکل گرفت اما باز هم آنچه در فيلم ديده ميشود، اين است که ساعت 08:07 دقيقه صبح آرميتا و دوستانش وارد قطار شدند و 4 ثانيه بعد دوستان آرميتا در حالي که او روي زمين افتاده بود و سرش تقريبا روي لبه بيروني قطار بود، او را به بيرون از قطار آوردند. همان لحظه‌اي که راهبر قطار متوجه ميشود و به درون کابين خود ميرود و اورژانس را خبر مي‌کند.

رييس تيم پزشکي آرميتا در جلسه اهالي رسانه با مسوولان امر که در دفتر معاونت مطبوعاتي تشکيل شده بود، اعلام کرده بود آرميتا خونريزي داخلي مغزي نداشته، اما افت فشار و ضربه‌اي که به سرش خورده بود، باعث ايست قلبي شد و دو بار او را احيا کردند، يك بار توسط اورژانس قبل از رسيدن به بیمارستان و يك بار هم کادر درمان در بیمارستان. بعد از اين، او به کمي کامل رفت، اما در ايستگاه مترو، به شکلي اتفاقي يك پزشک و يك پرستار از مسافران قطار بالاي سرش رفتند. خانمي هم از مسافران در فيلم ديده ميشود که لباس سفيد پوشيده و در حال توضيح دادن به مسوول مترو است که آرميتا چطور زمين خورده.

او خبر ايزوله کردن آرميتا در بخش مراقبت‌هاي ويژه را نيز تايد کرده بود: «او را در همان آي‌سي‌يو ايزوله کرديم تا عفونت بیمارستاني به او نرسد و بتوانيم مراقبت بهتري از او داشته باشيم.»

براساس سخنان مسعود درستي، مديرعامل مترو در اين جلسه، فاطمه؛ دوست آرميتا شماره مدرسه را به امدادگران اورژانس داده و آنها با مدرسه تماس گرفتند و مدرسه هم به خانواده آرميتا اطلاع داده و آنها دو دقيقه بعد از خروج آمبولانس از مترو به آنجا رسيدند و با 8 دقيقه تاخير به بیمارستان رسيدند.

درستي همچنين به دوربين‌هاي واگن مذکور اشاره کرده بود: «در واگن‌هاي نسل اول سري 100 اصلا دوربين نداريم، تنها سري 300 و 500 دوربين دارند. اين قطار هم قطار 134 از سري 100 بود و مجهز به دوربين نبود.»

چهارشنبه ۳ آبان- خيابان پيروي- بیمارستان فجر

در پايگاه اطلاع‌رساني بیمارستان نظامي فجر، نامي از رييس يا

مدیران بخش‌های مختلف بیمارستان به چشم نمی‌خورد اما برای خبرنگاری که تلاش می‌کند از مهم‌ترین خبر حوزه کاری خود اطلاعات بیشتری پیدا کند، پیدا کردن نام رییس بیمارستان یا شماره همراه او کار محالی نیست. درباره «یاسر مرآتی» رییس بیمارستان فجر هم همین است اما او در پاسخ به تماس خبرنگار اعتماد هرگونه پاسخگویی را منوط به رایحه مجوز کتبی و حضور در بیمارستان می‌داند و بی آنکه منتظر پرسش یا حتی پاسخ خدا حافظی‌اش بماند، تماس را قطع می‌کند. سه روز بعد و در شب‌های که خبر درگذشت آرمیتا از خبرگزاری ایرنا سردر می‌آورد اما خط همراه او از دسترس خارج است و حوالی شب که به شبکه برمی‌گردد، پاسخی نمی‌دهد.

چهارشنبه ظهر بعد از تماس با معاونت مطبوعاتی ارشاد مبنی بر هماهنگی برای تهیه گزارش درباره آرمیتا گراوند خودمان راهی بیمارستان شدیم؛ بیمارستان نظامی فجر در خیابان پیروزی، بیمارستان شلوغ است و به نظر می‌آید حضور دختری دانش‌آموز بر یکی از تخت‌های این بیمارستان در راهروهای مختلف و در گفت‌وگوهای دو سه نفره سایه افکنده است. پیگیری‌های خبرنگاران اعتماد آنها را به بخش شرقی طبقه اول این بیمارستان می‌کشاند؛ راه ورود به راهرو بخش مراقب‌های ویژه که به «آی‌سی‌یو» هم معروف است با دری بزرگ و شیشه‌ای بسته شده و جوانی درشت‌هیکل روی یک صندلی نشسته و هر ورود و خروجی را کنترل می‌کند. او به گونه‌ای به کلمه «خبرنگار» واکنش نشان می‌دهد که گویا در این روزها بارها با این موقعیت روبرو شده و با رویی باز و اعتماد به نفس فراوان، تلفن را برمی‌دارد و به کسی آن طرف خط توضیح می‌دهد که دو خبرنگار اینجا هستند و سریع‌تر خود را برسانید. در این فاصله اما مراقب است که کلمه‌ای درباره پرونده بیماری به نام آرمیتا چیزی نگوید.

برای ورود به بخش آی‌سی‌یو و صحبت با خانواده گراوند، مامور مخصوص این موضوع از ما درخواست مجوز کرد؛ مجوزی که باید از سوی معاونت مطبوعاتی صادر می‌شد و ما را به مقام امنیتی معرفی می‌کرد. با وجود احراز هویت و رایحه کارت خبرنگاری، باز هم مامور مخصوص اصرار بر داشتن مجوز داشت؛ مجوزی که مشخص نبود از کجا و چگونه باید تهیه شود و اصلاً در صورت اقدام، به ما تعلق می‌گیرد یا نه.

نکته عجیب‌تر اصرار مقام مسوول بر این بود که رسانه‌های زیادی این روند را طی کردند و همه موفق شدند گزارش مبسوطی تهیه کنند، اما اینکه چرا تا الان گزارشی غیر از آنچه در خبرگزاری دولت منتشر شده، به چشم نمی‌آید جای سوال دارد.

در فاصله تماس تا حضور مامور ویژه بیمار خاص این بیمارستان، زنی جوان از بخش مراقبت‌های ویژه خارج می‌شود که به نظر می‌آید پس از ساعت‌ها مراقبت از بیمار خود از این بخش خارج می‌شود. بیرون از بیمارستان از او درباره بیمار معروف این‌روزهای بخش مراقبت ویژه این بیمارستان می‌پرسیم اما می‌گوید هیچ اطلاعی از او ندارد: «فضای این بخش طوری نیست که ما بتوانیم با خانواده یا نزدیکان آرمیتا صحبت کنیم. من تازه امروز اینجا بوم و شنیدم که امروز مادر آرمیتا برای ملاقات آمده بود، اما خودم نتوانستم با او صحبت کنم. خلاصه بگویم که در این بخش همه مشغول مراقبت از بیمار خود هستند و غیر از این، کسی هم اجازه هم‌صحبتی با همراه یا ملاقاتی‌های آرمیتا را ندارد.» شماره تماس این فرد را برای کمک به خبررسانی در روزهای آینده می‌گیریم اما روز جمعه که دوباره به این بخش می‌رود هم امکان هم‌صحبتی با خانواده آرمیتا یا گرفتن شماره تماس آنها را پیدا نمی‌کند؛ دست‌کم این‌طور می‌گوید.

هیچ منعی برای تهیه گزارش وجود ندارد

آنچه در این بین مشخص نیست، يك بام و دو هوایی است که در مواضع مسوولان مرتبط در خصوص موضوع آرمیتا در برخورد با رسانه‌ها دیده می‌شود. در جلسهای که معاونت مطبوعاتی دو هفته پیش با نمایندگان رسانه‌ها در این خصوص برگزار کرد، اعلام شد هیچ منعی برای تهیه گزارش از خانواده، تیم پزشکی و اطرافیان آرمیتا برای رسانه‌ها وجود ندارد و صرفاً با يك هماهنگی این امر امکان‌پذیر است. اما آنچه در واقعیت شاهد آن بودیم و در تماس 15 دقیقه‌ای که در بیمارستان با سرپرست تیم حفاظت از موضوع با خبرنگار اعتماد حاصل شد، این است که این بحث امنیتی‌تر و حساس‌تر از این است که به رسانه‌های غیر از رسانه دولت مجوز تهیه گزارش داده شود.

«خانواده آرمیتا که تمایلی برای حرف زدن ندارند، اگر هم بخواهید با آنها صحبت کنید باید مجوز داشته باشید. برای صحبت با پزشک معالج هم باید مجوز داشته باشید. چطور نمی‌دانید برای ورود به چنین مساله مهمی باید مجوز داشته باشید.» این سخنان سرپرست تیم حفاظت از آرمیتاست که روز چهارشنبه در بیمارستان به ما اعلام کرد. اما چیزی که مشخص نشد این بود که این مجوز باید از سوی چه کسی صادر شود؟ اگر نیاز به هماهنگی و درخواست مصاحبه است که «اعتماد» در همان جلسه دو هفته گذشته درخواست خود را به معاونت مطبوعاتی داده بود و در نهایت مجوزی برای تهیه گزارش یا مصاحبه داده نشد.

وجدانم اجازه نمیده سکوت کنم

«وجدانم اجازه نمیده سکوت کنم. این لباس سفیده (اشاره به بخشی از تصویری معروف از زمانی که آرمیتا گراوند روی زمین است و افرادی در کنار او منتظر حضور نیروهای اورژانس هستند) منم و کسیام که روی زمین افتاده آرمیتاست. لحظه‌ای که از حال رفت کنارش بودم راستش اون تایم صبح گشت ارشادی تو واگن خانوما نبود؛ این استوری (نوشته) اینستاگرامی زنی به نام «ناهدید» است که در روزهای پس از این حادثه در صفحه شخصی خود منتشر کرده و مورد استناد بعضی از پیگیران پرونده هم قرار گرفته است. خبرنگار اعتماد برای شنیدن توضیحات بیشتر برای این فرد و صفحه اینستاگرامی‌اش پیام می‌فرستد و از علاقه به انتشار روایتش می‌گوید اما تا لحظه انتشار این گزارش پاسخی دریافت نکرده است. علاوه بر این دیروز و پس از انتشار خبر درگذشت این دانش‌آموز از سوی خبرگزاری دولتی «ایرنا»، خبرگزاری فارس هم در گزارشی کوتاه به روند طی شده حدود یک ماه گذشته پرداخت و در این باره نوشت: «به گزارش خبرنگار سلامت خبرگزاری فارس، آرمیتا گراوند، دختر دانش‌آموز ۱۶ ساله‌ای که در مترو بیهوش شده بود، به‌رغم تلاش پزشکان پس از گذشت ۲۶ روز، جان خود را از دست داد. صبح روز یکشنبه ۹ مهر ۱۴۰۲، «آرمیتا گراوند»، دختر دانش‌آموزی که از ایستگاه شهدا خط ۴ مترو تهران به سمت مدرسه خود می‌رفت در واگن مترو تعادلش را از دست داد و بر اثر اصابت سرش به سکوی قطار مترو آسیب شدید دید.» خبرگزاری فارس روایت ادامه وقایع روز حادثه را به این صورت منتشر کرده که «آرمیتا همان لحظه توسط چند تن از همراهانش به بیرون قطار منتقل شد و بلافاصله عوامل امدادی مترو اقدامات اولیه درمانی روی وی را آغاز کردند. همچنین پس از تماس با اورژانس، عملیات درمانی پس از چند دقیقه توسط اورژانس ادامه یافت و او به مجهزترین بیمارستان در نزدیکی ایستگاه مترو شهدا منتقل شد.» گزارش این خبرگزاری در ادامه به برخی اخبار رسانه‌های مختلف هم پرداخته است: «از همان ساعات اولیه، رسانه‌های ضدایرانی که مترصد سوءاستفاده از اتفاق پیش آمده برای آرمیتا بودند شروع به ایجاد شایعه کردند. آنها علت وقوع این حادثه را برخورد و درگیری آرمیتا با افراد داخل مترو بر سر حجاب اعلام کرده بودند اما دوستان آرمیتا که در زمان وقوع حادثه با او در مترو بودند، گفتند هیچ کس در مترو به ما تذکر نداد چه برسد به درگیری. همچنین شرکت مترو بلافاصله فیلم‌های مربوط به حادثه را منتشر کرد که به وضوح نشان می‌داد آرمیتا در تمام مسیر دچار هیچ‌گونه درگیری نشده بود. پدر و مادر آرمیتا هم گفتند که پس از

بررسی و مشاهده تمام دوربین‌های مترو برای‌شان محرز شده که هیچ فردی در مترو با آرمیتا برخوردی نداشته است. «شهین احمدی» مادر آرمیتا گفته بود: «هر روز به همراه همسرم بدون هیچ محدودیتی با دخترمان ملاقات می‌کنیم. او از مردم درخواست کرده بود هیچ عکس و فیلمی از دخترش در فضای مجازی منتشر نشود.» مشابه این روایت دیروز در بسیاری از رسانه‌های دیگر هم گزارش شد هر چند که خبرنگاران اعتماد امکان قضاوت درباره این جزئیات ندارند، چراکه تا این لحظه امکان گفت‌وگو با خانواده و کادر درمان را پیدا نکرده‌اند.

مهر امسال برای «آرمیتا» و خانواده «گراوند» بی‌مهر و پاییزی بود؛ ۲۹ روز پیش دانش‌آموز رشته نقاشی خانواده‌ای مهاجر و کارگر، صحیح و سالم از خانه بیرون رفت و هیچگاه دیگر به خانه برنگشت. حالا هر کسی نسبتی با این خبر دارد و به نظر می‌آید روایت‌های رسمی چند خبرگزاری و انتشار چند فیلم از فضای مترو هم تاثیر چندان‌ی بر شفافیت نداشته است.

سه دختر نوجوان، با یونیفورم سورمه‌ای و مقنعه مشکی که دور گردن‌شان افتاده، در حالی که دست همدیگر را گرفته‌اند، پیاده‌روی خیابان ولی‌عصر را پایین می‌آیند، هر سه در حال اشک ریختنند و مادر یکی از دخترها، نگران، پشت سرشان می‌آید.

به مدرسه که می‌رسم، دو موتور اورژانس خودنمایی می‌کنند. از طواهر امر پیداست بچه‌ها در مدرسه حال و روز خوبی ندارند و نیاز به امدادسانی پیش آمده است.

بیمارستان شلوغ است و به نظر می‌آید حضور دختری دانش‌آموز بر یکی از تخت‌های این بیمارستان در راهروهای مختلف و در گفت‌وگوهای دو سه نفره سایه افکنده است.

با وجود احراز هویت و رایه کارت خبرنگاری، باز هم مامور مخصوص اصرار بر داشتن مجوز داشت؛ مجوزی که مشخص نبود از کجا و چگونه باید تهیه شود و اصلاً در صورت اقدام، به ما تعلق می‌گیرد یا نه.